

بازخوانی یک رویداد

نشست نقد فیلم

اشاره



نشست نقد فیلم پرسپولیس به دعوت مائمانه رواق هنر و اندیشه با حضور آقایان سعید مستانی از منتقدین سینما، حجت‌الاسلام سیدعلی آتش زار، پژوهشگر سینما و رسانه و عضو تحریریه مائمانه رواق هنر و اندیشه و با همراهی جمعی از دانشجویان دانشکده صلوسیمای قم، هنرجویان خانه هنر و اندیشه و جامعه‌الزهرای قم در آخرین روزهای سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی در سالن نمایش مرکز پژوهش‌های اسلامی صلوسیما برگزار گردید.

در برگزاری این برنامه معاونت تبلیغ دفتر تبلیغات اسلامی قم نیز مشارکت داشتند.

آتش‌زور من خیلی علاقه نداشتم در نقد این فیلم حضور داشته باشم. چرا؟ چون احساس می‌کردم نقد

این اثر، بیش از آن که علمی یا هنری باشد به بحث‌های خاشیمای می‌گشند ولی یک متنی از راجر ایبرت منتقد مشهور آمریکایی خواندم که انگیزه‌ای شد برای حضور در این جلسه؛ بدم نمی‌آید بخش‌هایی از آن را این‌جا بخوانم:

در سال ۱۹۷۲ در جشنواره فیلم تهران شرکت کردم و برای دیدن والدین و خانواده مترجم و راهنمایم به منزل او دعوت شدم. در هنگام مهمانی‌های بانکوه و صرف

چای آنان با افتخار از تجدد و مدرنیته کشور خود یاد می‌کردند و اظهار می‌داشتند که با وجود پابندی به دین اسلام، به تندروری‌های موجود در دیگر ملل اسلامی اعتقادی نداشتند و ملتشان راه جدیدی را در پیش گرفته است. هرگاه من داستان جدیدی درباره حکمرانان روحانی که ایران را زیر سلطه گرفته‌اند می‌خوانم به فکر آن افراد و میلیون‌ها ایرانی مشابه آنان می‌افتم که با محدودیت‌های سختی که آنان - به ویژه زنان - را دربر گرفته، مخالفند. ایرانیان، همانند ما، دیگر تنها پابند به یک عقیده و دین نیستند؛ گرچه رهبران ما به این مطلب اذعان نکنند. به یاد داریم که در سالروز واقعه ۱۱ سپتامبر، تعداد زیادی شمع با هدف هم‌مردی با ما در تهران روشن گشت.

این همان ایرانی است که مرجان ساتراپی در سال ۱۹۶۹ در آن متولد شد و همان ایرانی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ شاه [در آن] سقوط کرد و از آن خارج شد. بلحا سلطنت او به شیوه دیکتاتوری بود و پلیس مخفی‌اش در همه جا حضور داشت و مخالفانش محکوم می‌شدند ولی این مسئله امری عادی در خاورمیانه - و اگر کمی در نقشه جهان بالاتر برویم در شوروی - محسوب می‌شد. دست کم بیشتر ایرانیان در گزینش نحوه زندگی خویش آزاد بودند. به عبارت دقیق‌تر بسیاری از آنان اعتقاد داشتند که سقوط شاه باعث ایجاد دموکراسی بیشتر خواهد گشت.

این، نوع نگاه آدمی مانند راجر ایبرت به ایرانی جماعت است. آدمی که مثلاً فرهنگی است ولی نوع نگاهش، پرسپولیسی است. یعنی آدمی مانند ایبرت هم در نقد فیلم به بحث‌های حاشیه‌ای و پروپاگانمایی فیلم می‌غلطد و چیزی برای عرضه کردن ندارد؛ اصولاً جنس فیلم از آن نوعی نیست که بشود درباره آن حرف قابل اعتنای هنری زد. در واقع این اثر، فیلم متوسطی است که به مدد همین نوع تبلیغات و پشتیبانی‌هایی که از آن شد، تبدیل به فیلم نسبتاً مطرحی گردید.

در جشنواره‌هایی که اعتبار هنری دارند بخش زیادی از کار آن‌ها به نگاه‌های فنی و زیبایی‌شناختی به آثار برمی‌گردد و البته یک بخشی از کارهایشان هم این‌گونه نیست که براین مبنا باشد. یعنی تلاش می‌کنند کارهایی که یک مقابله‌ی قابلیت‌های دیگری غیر از قابلیت‌های هنری دارد را در کانون توجه قرار دهند و آن قابلیت‌های غیر هنری را برجسته کنند. فکر می‌کنم این فیلم هم یکی از این جنس آثار است.

برای شروع بحث می‌خواهم از تناسب میان فرم و محتوای این فیلم حرف بزنیم. این که چه چیزی باعث می‌شود فیلم‌ساز این اثر، قالب انیمیشن را که قالبی خاص از نظر مخاطب، منطبق، زیبایی‌شناسی و کارکرد است برای بیان حرف‌هایش برگزیند. در کارهای پست‌مدرن‌ها معمولاً دیده شده است که از انیمیشن استفاده می‌کنند. برای نمونه در فیلم‌های جیم جارموش این مسئله هست، ولی هیچ‌وقت کلیت فیلم این‌گونه نمی‌شود یا فیلم فمینیستی فریلا؛ در حقیقت در این فیلم‌ها بهره بردن از انیمیشن، به عنوان زبان اثر نیست بلکه به دلیل نوع زبان اثر است. در

۱. اتمه این نقد به شرح زیر است:

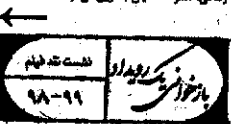
ساتراپی ۹ یا ۱۰ سال نخست زندگی خویش را زنده‌های اروپایی به یاد می‌آورد. او که خانواده‌اش پوست کاشنی و طراحی شتی فکری مستقل داشتند و در دوره‌ای از آرایش زندگی می‌گذشتند نهایتاً نسل جوشی محسوب می‌شود که در هر جایی از دنیا به دنبال موسیقی پایه شد پست‌مدرنی و کفش های تاکیک هستند. سپس همه چیز تغییر می‌کند. او مادر و پدر بزرگ پدرش باید روی خود را از مردان بی‌دانش آرایش و دیگر کارهای منحصاً فربس ممنوع است. او در سن است که نمی‌تواند سیگار بکشد یا مشروب بخورد ولی خیلوند هر زنی را که این کارها را انجام دهد نجات دهد!

ساتراپی که هم اکنون بر پلیس زندگی می‌کند زندگی خویش را در قالب دو چند زمان گرافیکی بیان می‌کند که طرزی بسیار خوبی داشتند. و به یک فیلم کارتون تبدیل شدند. بیشتر مصاحبه‌های کارتون به رنگ های سیاه و سفید هستند که سلیقه‌های خاکستری همراه آن‌ها می‌باشد. و چند صحنه لادکی نیز رنگی شده‌اند.

روش کشیدن کارتون‌ها نوسیدی است و تصویر او پند سوم یا حتی بی‌بهره‌اند این دیدگاه در ساخته جدید ساده به نظر برسد ولی در جلب نظر مخاطب بسیار موفق خواهد بود و آنان را منحوس و بی‌گرمایی خواهد ساخت که حول محور زندگی یک زن جوان است. چیزی ندارد که این کتاب از سوی دختران نوجوان در سراسر دنیا مورد استقبال قرار گرفته و آنان وضعیت خود را با آن قیاس کنند. نوجوانان، انرژی فراوانی را صرف احساسات و عواطف مشترک جهانی می‌کنند و کمتر در احکام و قیود حکومتی گیر می‌کنند.

مرجان کودکی پهلوان است که از سوی والدین خود مورد تشویق قرار می‌گیرد و البته حاضرین و گستره او به شدت تحت تاثیر داستان‌های صوفی خویش می‌شود. قرار دارد که کتاب لوکات در زندان و نیز اتمه به سر برده و راهنمای او به سوی دنیای بزرگتر است.

او فکر می‌کند که جلوه در کشور محل زندگی‌اش منح و شده و زندگی او به عنوان زنی که می‌خواهد خود را خارج از چهارچوب ازدواج و محدودیت‌های ترساک مردان، مطرح نماید از بین رفته است. کتاب لوکات او از محدودیت‌های سخت و سنگین سخن می‌رود. مانند تنگنایی که آرایش کرده و دستگیر می‌شود و برای والدین مانند روز روشن است که در نهایت به مشکل برخورد آنان او را برای زندگی همراه آنتانین به ویر می‌فرستد.



فصلنامه علمی
۹۸-۹۹

حقیقت لازمه زبان کولازی فیلم، بهره بردن از قالب انیمیشن هم هست. در حالی که در اثری چون پرسپولیس زبان مولف برای بیان افکارش زبان انیمیشن است.

مستثنای: بلکه این که چگونه زنی مانند مرجان ساتراپی به ناگهان با اولین اثر سینمایی خود این اندازه مطرح می شود محل بحث است. همان طور که می دانید داستان این فیلم بر اساس کتاب های مصور این خانم ساخته شده است. این کتاب ها به دست شخصی به نام خانم کاتلین کندی که تهیه کننده بیشتر آثار استیون اسپیلبرگ است، می افتد. این که چگونه کتاب ها مورد توجه این خانم که بیشتر فیلم های تهیه شده توسط او جزو پرفروش های سینمای هالیوود است - آثاری چون *ای تی موجود فضایی*، *ایندیانا جونز*، *برخورد نزدیک از نوع سوم* و ... - قرار می گیرند محل تامل است.



مرجان ساتراپی

با این همه در تاریخ سینما نوعی از انیمیشن هست که سینمای اجتماعی و حتی سینمای سیاسی به آن می پردازد و ما حتی هر سال در مراسم اسکار می بینیم بخشی از انیمیشن را کوتاه اسم می گذارند و جایزه هم می دهند. این که فیلمی انیمیشن با موضوع اجتماعی، سیاسی یا تاریخی با مدت زمانی در حدود نود و پنج دقیقه در تاریخ سینما وجود داشته باشد را به یاد ندارم؛ فیلم های انیمیشن کوتاهی با محوریت مسائل سیاسی ای چون *کویا*، *ماندلا* و ... داشته ایم ولی بلند خیر؛ تصورم این است که با توجه به این که قهرمان این فیلم یک کودک است، سازنده بین انیمیشن های کودکانه و سیاسی ترکیبی را به هم زده است.

اگر کلیت ساختار این فیلم را در نظر بگیریم با این ویژگی ها روبه رو می شویم:
 ۱. اثری ترکیبی بین انیمیشن کودکانه، سیاسی و حتی اجتماعی؛

تشریح برای او چاشمی کفلا متفاوت است ولی او پس از مدتی احساس می کند که نمی تواند در آنجا بزیورتر بکشد. او با ارزش های بزرگ شده است که رولها جنسی و استعمال مواد مخدر در آن جای ندارد و پس از آن که کسی در حوزه موسیقی راک و کنترهای بیست قدم بر می دارد او خودش بدش آمده و به ایران باز می گردد. ولی ایران از آن چه او در تصور داشت فاصله زیادی گرفته است. او هم اکنون دلتنگ مانی است که دیگر وجود خارجی ندارد.

مرجان ساتراپی در لافشه زندگی خود به فرگشته رفته در آن جا زندگی می کند. او می گوید من فکر می کردم پاریس در چین ارجحیت دارد ولی تعجب از خودم شده است هم اکنون اطمینان خاطر بیشتری به او می دهند و ارزش هایش را روشن تر می کنند و او رشد یافته و به یک نویسنده کتب تبدیل می شود که فیلم دراماتیک کوتاهی بسیار مشاهیر آن چیزی است که در علم واقع برایش رخ داده است. او اکنون خود را زنی شجاع، پشردو، ایده آل گرد، کفلا آگاه و - نمی بیند بلکه زنی با مهارت های قوی خلقی می داند.

ممکن است داستان او برای یک فیلم ۹۸ دقیقه ای مناسب به نظر نرسد ولی پرسپولیس این ماجرا را با دقت تمام دوست داشتی و در نهایت روش ندری بیان می کند. این داستان از داستان های دختران غربی که در اشکال کارتونی بزرگ می شوند جلالت تر است. مرجان در روچوات دل و جرات و احساسات همانند زن شجاع نقش جینو (Juno) عمل می کند که البته بلند او در ۱۶ سالگی حمله شده است. در حالی که بیشتر فیلم های مربوط به پا به سن گرفتار، طوایر جوان های سالگی هستند در این اثر ما با زنی روبه رو هستیم که در عالم واقع و به شکلی باشکوه پا به سن می گذارد.

2. Visit the www.sonymovies.com/classics/persepolis



۲. حضور فلاش بک و فلاش فوروارد که در دو قالب رنگی و سیاه و سفید بروز پیدا می‌کنند.

۳. انیمیشنی دو بعدی؛

اثر با توجه به این ویژگی‌ها برخی از قواعد مرسوم سینمای انیمیشن فعلی را نادیده گرفته است. اول استفاده از قالب دو بعدی برای انیمیشن با محوریت یک قهرمان کودک است که دیگر این روزها در سینمای انیمیشن جهان مرسوم نیست. از طرفی بهره بردن از انیمیشن سیاه و سفید نیز مزید بر علت می‌شود. این سردرگمی در ساختار به نظر می‌آید فیلم را به لحاظ ساختاری از موفقیتی سالم - من کاری به محتوا ندارم - دور می‌کند. اصولاً فیلمی در اسکار مطرح می‌شود که روی آن تبلیغات است. حتی خیلی از فیلم‌ها که ارزشمند هستند، به خاطر نداشتن حامی یا انگیزه تبلیغاتی، دیده نمی‌شوند. با وجود حمایت‌های پینا و پنهان از فیلم پرسپولیس در جشنواره اسکار و این که پرسپولیس را در بخش انیمیشن‌های کوتاه جا داده بودند و این که همگان انتظار داشتند به اثری غیر انگلیسی زبان جایزه داده شود - فیلم پرسپولیس در مدت زمانی بالای ۶۰ دقیقه و به زبان فرانسوی تهیه شده است - پرسپولیس نتوانست جایزه‌ای ببرد. شاید به دلیل همین ضعف ساختاری؛

آتش‌زوره این فیلم را می‌توان از چند منظر بررسی نمود. یکی ویژگی‌های هنری است و دیگری بُعد رسانه‌ای آن؛ این اثر با توجه به محتوایش در قالب برنامه ساخته نشده است بلکه در قالب فیلم سینمایی نمایش داده شده است. همین ما را وامی‌دارد که در بررسی آن به وجوه هنری یک اثر سینمایی هم توجه داشته باشیم ولی با توجه به طیف مخاطبین جهانی‌ای که این اثر به آن‌ها نظر داشته است و شرایطی که اکنون در آن به سر می‌بریم، نمی‌توان از کارکردهای تبلیغاتی و رسانه‌محور آن چشم پوشید. از نگاه ارتباط‌شناختی هر فیلمی که ساخته می‌شود، اولین چیزی که باید برای خودش تعریف کند مخاطب است؛ این که برای چه مخاطبی ساخته شده است.

یک منظر دیگر، بحث‌های اجتماعی است که در این فیلم طرح می‌شوند. مانند شرایط اجتماعی ایران چه در پیش از انقلاب چه در شرایط جنگ تحمیلی و چه پس از آن و همچنین نوع روابط انسان‌ها؛ یک بخش هم مربوط می‌شود به نمایش قضای غرب در قالب کشور آتریش و فرانسه که به نوعی به زیرساخت‌های فرهنگی آن جا طعنه می‌زند.

یک منظر دیگر از بحث‌های فیلم هم به مسائل سیاسی و تاریخی ارتباط پیدا می‌کند. نوع نگاهی که فیلم‌ساز به تاریخ ایران دارد چه به لحاظ سیاسی و همچنین نوع نگاهی که به تقابل نیروها در دوره انقلاب و به نوع حکومت در ایران دارد در حقیقت، ما از این چهار منظر می‌توانیم این فیلم را مورد بحث و مذاقه قرار دهیم.

گمان می‌کنم گزینش روش سیاه و سفید در به تصویر کشیدن داستان، متناسب با محتوای کار است ولی به لحاظ شخصیت‌پردازی نه به عنوان یک ایرانی مسلمان و نه به خاطر تعلق خاطر

سیاسی یا فرهنگی خاصی که بر من حاکم است، بلکه به عنوان یک مخاطب معمولی که در برابر چنین اثری قرار می‌گیرد واقعاً به لحاظ هنری شخصیت پردازی‌های فیلم آزار دهنده بودند. چرا که سازنده اثر به شخصیت‌ها نزدیک نشده است. مختصری درباره کودک فیلم، شخصیت‌پردازی شده است و هم‌چنین مادر بزرگ که البته در هر دو می‌توان سیمای خود مرجان ساتراپی را دید. بقیه همه به نوعی تپ هستند؛ چه آدم‌هایی که در غرب هستند و چه آدم‌هایی که در ایران حضور دارند. خود مرجان هم که یک جور قهرمان فیلم تلقی می‌شود آن‌چنان که باید و شاید درست پرداخت نشده است.

سفتالی: پدر مرجان که یک تپ مبارز اول انقلابی است؛ درست مانند مارکسیست‌های مبارز آن زمان با همان لحن حرف‌ها و حرکات؛ ولی به نظر من شخصیت مادر و مادر بزرگ اصلاً این‌جوری نیست و معلوم نیست چه هویتی دارند. یعنی مادر بزرگ با آن تپ مو و البته جهان‌بینی مرا بیشتر به یاد پیرزن‌های فرانسوی انداخت و به یاد ندارم مادر بزرگ‌های ایرانی حتی در طبقات مرفه‌تر آن زمان هم این‌گونه نشست و برخاست کنند. شخصیت بچه را هم تا اندازه‌های زیادی می‌توان تأویل کرد، در هر صورت شخصیت‌های بی‌هویت در فیلم زیادند. حتی *عمو انوش*؛

از طرفی از منظر تاریخی هم اثر هویت مشخصی ندارد. برای نمونه برای مخاطب خارجی این‌گونه جا می‌اندازد که *رضاخان* فردی بوده که می‌خواسته خودش یک تنه اعلام جمهوری کند. در حالی که می‌دانیم رضاخان یک نیروی نظامی بی‌سواد و بی‌سیاستی بوده که اگر پشت گرمی او به *انگلستان* نبود - بنابر خاطراتی که از اطرافیان‌ش موجود است - حتی توان یک تصمیم‌گیری را هم نداشته است چه رسد به اعلام حکومت جمهوری؛

در حقیقت این فیلم خیلی هوشمندانه تاریخ را تحریف کرده است؛ یعنی پازل‌هایی را از تاریخ برداشته و با کنار هم گذاشتن آن‌ها به نتایج مطلوب خود دست یافته است. متأسفانه به دلیل ضعف ما در پرداخت درست و جذاب تاریخ معاصر، نسل کنونی هم با این برداشتها اکتفا می‌شود. دقیقاً مهندسی فرهنگی‌ای که *مقام معظم رهبری* به آن اشاره می‌کنند این‌جاست. این‌که نسل جوان ما می‌بیند یک کمونیست یا یک مارکسیست انقلابی که از قضا مخالف شاه و سلطنت هم بوده است، از زندان شاه بیرون می‌آید و دوباره به زندان می‌رود. البته این بار زندان جمهوری اسلامی؛ چرا؟ این چرا همان پرسشی است که برای مرجان کوچولو پیش می‌آید. یا مثلاً یک عده‌ای توسط حکومت جمهوری اسلامی اعدام می‌شوند. چرا؟ فیلم با ایجاد این پرسش‌ها و سپس ارائه پاسخ‌گزینه‌های خود اذهان را جهت می‌دهد.

از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ هیچ نیروی سیاسی مقتدر ضد حکومتی در عرصه مملکت وجود نداشت. نه *سجاده‌دین خلّاق*، نه *چریک‌های فدایی*، نه *حزب توده*، نه *جبهه ملی*، نه *نهضت آزادی* و نه هیچ‌کس دیگر؛ همگی را به شکلی ساواک سرکوب کرده بود. از میان همه تظاهراتی که در زمان



انقلاب شده بود و در همه آن‌ها عکس‌های امام خمینی (ره) محوریت داشت، فیلم از عکس‌هایی که حضور اندک نیروهای مارکسیست در تظاهرات اربعین را نمایش می‌داد، بهره برده و آن را سندی بر حضور آن گروه‌ها در انقلاب تلقی کرده و آن را تا حد صاحب انقلاب بودن ایشان بالا برده است تا به بیننده القا کند که اینان انقلاب را ترتیب دادند ولی پس از پیروزی انقلاب آن‌ها را یا به زندان انداختند یا تمیید کردند یا اعدام؛ هیچ‌جا گفته نمی‌شود که یک هفته تا دو هفته بیشتر از انقلاب نگذشته بود که اینان تشریف بردند کردستان و شروع کردند به تجزیه طلبی و جنگ مسلحانه راه انداختن؛ هیچ‌کس در فیلم نمی‌گوید که در سال‌های دهه شصت به جهت فعالیت‌های خرابکارانه امثال منافقین، روزی بیست ترور در مملکت رخ می‌داد بر طبق اسناد، منافقین بیش از صدوبیست هزار نفر از نیروهای جمهوری اسلامی را ترور کردند حال اگر هم بگوییم این‌ها غلو کردند، یک دهم آن می‌شود دوازده هزار نفر؛ این‌ها را کسی نمی‌گوید و کسی نمایش نمی‌دهد در نتیجه نسل جوان ما در هر نقطه‌ای که باشد تحت تاثیر تعالیم تحریف شده امثال این فیلم‌ها قرار می‌گیرد.

آتش‌زور: اگر موافق باشید برگردیم به بحث هنری و رسانه‌ای؛ این فیلم با این که زمان زیادی را صرف بیان داستان خود کرده است ولی چون رویکرد پروپاگاندایی دارد به خوبی نتوانسته از عهده بیان اقتضات هنری اثر برآید. در نتیجه آن چنان که لازم است شخصیت نداریم. حتی شخصیت مادر بزرگ، شخصیت نیست. بیشتر به یک رویا شباهت دارد. از این مطلب، یک نتیجه رسانه‌ای هم به دست می‌آید و آن این که به لحاظ مخاطب هم اثر سردرگم است. آیا مخاطبش کودک است؟ نوجوان است؟ بزرگسال است؟



سید علی آتش زور

از یک جای فیلم به بعد اثر دچار یک چرخش ناگهانی می‌شود. مرجان دچار افسردگی می‌شود و برمی‌گردد. آن‌جا در خواب مارکس و خدا را می‌بیند که به او دلداری می‌دهند. از همین جاست که ناگهان فیلم دچار چرخش بزرگی می‌شود. مرجانی که شکست خورده، افسرده است، تا مرز دیوانگی رفته، از همدجا رانده شده، دنیا برایش تنگ شده است، نه اروپا و نه ایران را می‌تواند تحمل کند، دوستان قدیمی‌اش را از دست داده، آدمی که می‌رود پیش روانکاو و وضعیتش هم بدتر می‌شود در اثر ملاقاتی که با خدا و مارکس در آسمان - در حقیقت در ذهنش - اتفاق می‌افتد، ناگهان روایت فیلم از این‌رو به آن رو می‌شود. اگر این برای مخاطب نوجوان و کودک است که اصلاً این حرف‌ها را متوجه نمی‌شود، اگر هم واقعاً دارای نگاهی بزرگ‌سالانه است که به نظر می‌رسد چون مولف نتوانسته روایت اثر را به درستی جمع‌وجور کند به چنین ترفندی متوسل شده است. شتاب‌زدگی و فرصت‌سنجی از جوی که اکنون به واسطه تبلیغات منفی علیه ایران در جریان است او را واداشته چنین پرداخت عجولانه‌ای را رقم بزند.

مستقلی: روایت فیلم خیلی جاهای دیگر هم لنگ می‌زند. برای نمونه زمانی که مرجان بدون هیچ پس‌زمینه‌ای، در یک کلاس درباره زندانیان سیاسی صحبت می‌کند، خانواده‌اش تصمیم می‌گیرند او را به خارج از کشور بفرستند. یعنی فیلم‌ساز به خود این زحمت را نداده نشان دهد این مرجان حق‌طلب که یک کله درباره همه چیز ابزار عقیده می‌کند، حرف‌هایش بر اساس چه اطلاعاتی است؟ می‌توانست حداقل او را در حال مطالعه چند کتاب نشان دهد تا برایش زمینه منطقی و علمی مبارزاتی‌ها جور کند که من بیننده به این نتیجه برسم این آدم به عنوان یک مبارز، جانش در خطر بوده است، یا در جای دیگر پس از آن قضیه پارتی، ناگهان به سرش می‌زند دوباره از ایران برود. چرا؟ مشخص نیست.

مقدم این اثر اصلاً برای بچه‌ها ساخته نشده است. چون نه به زبان بچه‌ها سخن گفته و نه ارجاعات آن برای بچه‌ها قابل درک است. به همین دلیل مقدم فیلم از لحاظ روایتی و فیلم‌نامه‌ای به شدت دچار مشکل است.

آتش‌زور: به لحاظ تماتیک هم یکی از زیرساخت‌های فیلم، رویکرد انتقادی آن در حوزه‌های مختلف با نگاه به شرق و غرب است. نقد شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران و غرب یکی از این رویکردهاست که البته آن را از جمله نقاط قوت فیلم ارزیابی کرده‌اند؛ گمان می‌کنم به لحاظ تماتیک، این رویکرد انتقادی منصفانه انجام نشده است. به این معنا که در بخش انتقاد از غرب، به انتقاد از یک خرده فرهنگ - عده‌ای که احتمالاً برای خود غربی‌ها هم انسان‌های نامطلوبی هستند - روی می‌آورد در حالی که در نقد فضای ایران به گونه‌ای عمل می‌شود که همه آدم‌ها به نوعی با هم درگیر هستند. محیط را سیاه و خشونت‌بار نشان می‌دهد. از طرف دیگر، آدم‌ها روابطشان روابطی حیوانی و پریشان است. آدم‌ها با هم سر ستیز دارند، حال چه پیش از انقلاب و

چه پس از آن؟

یکی دیگر از رویکردهای انتقادی اثر، نقد گفتمان قدرت است که در اثر پرسپولیس در دو بُعد به آن پرداخته شده است. یکی نقد نظام شاهنشاهی و دیگری نقد جمهوری اسلامی است؛ درحالی که در جانب غرب انتقادی دیده نمی‌شود. در نتیجه با نگاه به مهندسی ژنراتیک این فیلم، ما به این نتیجه می‌رسیم که این فیلم در رویکرد انتقادی خود صادق نیست. حتی آن بخش از نقد وی به گفتمان اعتقادی و اقتداری غرب هم که به راهبها و... می‌شود دو ایراد دارد. نخست آن که به جای نقد کنونی غرب به نقد دوره قرون وسطی برخاسته و دوم بیش از آن که ناشی از رویکرد انتقادی روشنگرانه باشد، ناشی از دیدگاه‌های مارکسیستی خانوادگی و وراثتی ساتراپی است که منقطع از معنویت و صرفاً بر پایه لذت طلبی شخصی است.

مستقلی: بله دقیقاً همین گونه است. روایت فیلم دقیقاً برخاسته از نگاه غربی‌ها به جامعه ایران است و در نگاهش رعایت انصاف را ننموده است. چرا که اکثریت قشرهای جامعه ما را نشان نمی‌دهد. برای نمونه تنها تصویری که از جنگ نشانمان می‌دهد آدم‌هایی است که روی مین می‌روند و در تصویرگری ایشان به گونه‌ای عمل شده است که انگار اشباح هستند. فیلم در مقام پاسخ دادن به این پرسش نیست که آیا هشت سال، اشباح در برابر نیروی متجاوز جنگیدند؟ البته شاید اقلیتی در آن شرایط جنگی دنبال مُد و یا شنیدن صدای یک خواننده بوده باشند ولی آن‌ها همه آدم‌های جامعه ما نبودند کسی که آن زمان بوده است دقیقاً می‌تواند بگوید که فیلم نماینده اقلیت ناچیزی از جامعه ایران است. چون اگر آدم‌ها همان‌ها بودند که فیلم نشان می‌دهد پس چه کسی در حال جنگ بوده است؟ آیا همان چهار تا پاسداری که نشان می‌دهد؟ که آن‌ها هم در شهر بودند و در حال برخورد با مردم! پس چه کسی در جبهه در حال جنگیدن بوده است؟

آتش‌زور: مرجان ساتراپی در مصاحبه‌ای گفته است که من این فیلم را ساختم تا بیننده غربی بداند که ایرانی هم یک انسان است. درحالی که به لحاظ کارکرد اجتماعی و سیاسی فیلم، احساس می‌کنم که درست برعکس این مقصود اتفاق افتاده است. یعنی در فیلم غیر از مرجان و خانواده‌اش کسی را نداریم که بتوانیم اسمش را انسان بگذاریم. نه شهروندان غربی نه آن پاسدارها نه آن‌ها که روی مین می‌روند، هیچ‌یک خلق و خوی انسانی ندارند.

فکر می‌کنم اگر زیرساخت این روایت‌ها را بشکافیم، می‌بینیم با این نوع چینش شخصیت‌ها و سیر روایت، اثر در نگاهی مطلق‌انگارانه می‌خواهد بگوید که این است و جز این نیست؛ به نوعی خود شیفتگی در اثر وجود دارد. جالب آن که حتی فیکوری که برای مرجان ساتراپی در اثر خلق شده لاغرتر و زیباتر از مرجانی است که در عالم واقع وجود دارد! مثل این که با آن فیکور قبلی خود مشکلی داشته است.

مستقلی: روایت‌های فیلم را اگر از دور بنگریم به شدت خاله‌زنکی می‌آیند. آن‌چه درباره تاریخ



می‌گوید یا آنچه دربارهٔ کلید بهشت و حوری‌ها می‌گوید یا آنچه دربارهٔ رشوه گرفتن مأمورین حکومتی می‌گوید و... این‌ها چیزهایی نیستند که یک فیلم‌ساز معتبر به آن‌ها بپردازد. در بسیاری از فیلم‌های تاریخی حتی دربارهٔ آمریکا به سراغ فریق خاص رفته‌اند و عقاید یا رسومات عجیب و غریب آن‌ها را به تصویر کشیده‌اند ولی به سراغ مضامین خالمنگی نرفته‌اند. در حقیقت فیلم به سراغ حرف‌های درگوشی و غیر مستند رفته است. حرف‌هایی که آن‌ها را می‌توانید امروزه از شبکه‌های ماهواره‌ای چون VOA - صدای آمریکا - هم بشنوید. از همان جنس حرف‌هایی که عده‌ای به نام ایرانی از داخل ایران با این نوع شبکه‌ها تماس گرفته و ابراز می‌کنند.

در جانب انتقاداتی که در فیلم به غرب وارد شده است باید بگوییم آن قدر که تهیه‌کنندگان فیلم دغدغه‌شان تخریب مظاهر اسلامی بوده چندان به نقد مظاهر غرب فکر نکرده‌اند. ده، پانزده سال پیش فوق‌کویا، تئوریسین لوانجلیست‌ها در یک کنفرانس می‌گوید که شیعه دو بال دارد، بال سرخ و بال سبز؛ بال سرخش مهدویت است و بال سبزش عاشورا. این فیلم آمده این‌ها را بزند و اصلاً برایش مهم نیست که ایران باستان چیست؟ مهم این بوده که بگوید این فرهنگ شیعه، فرهنگ خشن، عامی و جاهلانه‌ای است تا شیعه را در نزد جهانیان تخریب کند.



آفتاب‌زورهٔ برخی از باورهایی که مرجان ساتراپی در فیلم بیان می‌کند نشان‌دهندهٔ عمق دوری او و خانواده‌اش از باورهای مردم ایران است. آن‌جا که از کلید بهشت صحبت می‌کند که گویا تفسیر آن‌ها از عبارت *مفاتیح الجنان* است یا این که وقتی دربارهٔ مستضعفین حرف می‌زند به عمو لبویی اشاره می‌کند و البته می‌گوید که خانهٔ عمو لبویی در کنار خانهٔ مرجان و خانواده‌اش بوده است که خُب می‌دانیم خانوادهٔ مرجان چون ثروتمند بوده‌اند خانه‌شان در محله‌های اعیان نشین بوده است پس ناگزیر عمو لبویی مستضعف! هم در بالای شهر ساکن بوده است.

این درحالی است که چنین فیلمی با چنین سازنده‌ای به شدت مورد توجه رسانه‌های غربی قرار گرفته است تا جایی که به مرجان ساتراپی و اثرش هویتی فراتر از آنچه هست، می‌بخشند. در

حقیقت غرب به این آثار به منزله اسنادی نگاه می‌کند درباره شرایط زندگی ایرانیان؛ بی‌آن‌که بدانند سازندگان این آثار چه اندازه از شرایط جامعه ایرانی دور هستند. برای نمونه نوشتاری از سیدیکی کابا (Sidiki Kaba) - ریاست فدراسیون حقوق بشر - درباره این فیلم را شرکت بخش‌کننده جهانی فیلم، سونی پیکچرز، در سایت اینترنتی خود در بخشی که مربوط به معرفی فیلم پرسپولیس می‌شود قرار داده که شنبین آن جالب است:

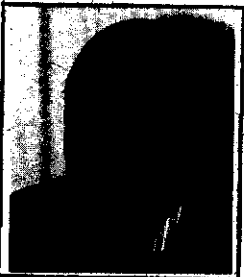
آن‌چه پس از گفت‌وگوهای طولانی و شبانه درباره خلوند و کارل مارکس، شهرهای جنگ زده و تبعید لرنناک و طولانی در اروپایی که هم نزدیک و هم دور بود باقی می‌ماند تصویری خشن و سیاه و سفید، واقع‌گرایانه و رویایی است که از زندگی در تهران روزهای پیش از انقلاب تا زمانه کنونی به‌دست می‌دهد. این تصویر در عین حال جناب نیز هست؛ چرا که از زاویه دید یک دختر جوان در حال رشد، در زمانه‌ای که کشورش مملو از ناآرامی و جنگ است نگریسته می‌شود.

طبقه روشنفکر کشور درحالی‌که به زندان افتاده، مورد ضرب و شتم قرار گرفته و حتی کشته می‌شوند، از آن فرار می‌کنند. شهاده بخشی از هر کتاب تاریخ را تشکیل می‌دهند؛ کتبی که از سوی ملاحا بازنویسی شده‌اند. بی‌اعتمادی در زمانی که پاسلاران، کنترل همه فعالیت‌ها به ویژه درباره زنان را به‌دست گرفته‌اند، موج می‌زند؛ زمانی که روزانه به دلیل عملکرد نادرستشان در زمینه پوشش موی سر، دستگیر شده و مورد شتمات قرار می‌گیرند. این تاریخ چهار، بخشی از تاریخ ما نیز به‌شمار می‌آید. چرا که دوستان ما، اکبر گنجی و عبدالفتاح سلطانی و بسیاری از افراد دیگر در چالش با این رژیم مرتجع به سر می‌برند. به همین دلیل افتخار می‌کنیم که در این طرح شرکت کرده و با آن تطبیق یابیم. دلیل این امر آن است که می‌توانیم در چشمان کریم لاهیجی، ریاست مجمع حقوق بشر ایران، مشکلات و ناراحتی‌های ناشی از تبعید را درک کنیم و ببینیم که چگونه این کشور که آنان متولد آنند با فرزندان خویش بدرقتاری می‌کند. شیرین عبادی که حقوق‌دانانی خستگی‌ناپذیر و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۳ است، دیدگاه‌های خود را به این صورت تعبیر می‌کند:

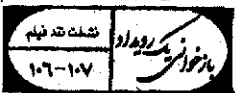
در حقیقت وقایع انقلاب اسلامی و پس از آن، تصادفی در تاریخ بوده‌اند. این چیزی نبوده که دائماً در ایران رخ می‌دهد. این کشور، تاریخی با پیشینه بیش از ۱۰۰۰۰ سال دارد ولی انقلاب دیگری در آن دیده نشده است. ایرانیان قبلاً یکی از این موارد را تجربه کرده‌اند و این برای آنان کافی است.

ولی این کشور، روزی مجدداً به مسیر همیشگی خویش باز خواهد گشت و کشوری ملاراکر و مملو از صلح و صفا خواهد شد. پرسپولیس، داستان این تصادف در تاریخ است. یک بررسی دست اول از وقایع معاصر و نیز آورنده پیام امید به آینده، پیامی که با استفاده از روش و عباراتی نیرومند به ما منتقل می‌شود. مرجان از تلاش‌های مجلدانه تو و نیز وینست، به دلیل برداشتن این قدم مهم جهت بازشناسی زندگی گذشته‌ات تشکر می‌کنیم.

2. Visit the
www.sonypictures.com/classics/
persepolis



• سیدیکی کابا



به همین شکل، چنین اشخاصی به نمایندگی از افکار عمومی جهان به خود حق می‌دهند بر اساس باورهای تحریف شده و غلط یک فیلم‌ساز، در سازمان ملل علیه ایران اعلام جرم کنند. یعنی بر اساس آن حرف‌های خاله‌زنکی یا بی‌بایه، افکار جهانی جهت‌دهی می‌شود.

مستفاتی: شما نگاه کنید آدم‌هایی که ابتدای انقلاب زست ضدامپریالیستی می‌گرفتند؛ مارکسیست‌هایی چون فرخ نگهبان یا کشتگر که حتی جلوی دوربین تلویزیون، پشتشان را می‌کردند که نکند تماشاگرها این‌ها را ببینند و ترور کنند! الان آن طرف آب نامه برای جرج بوش می‌نویسند که دیگر به ما اجازه بدهید با شما ملاقات کنیم! خیلی تاریخ بی‌رحم است، این مسئله نشان‌دهنده تیزی بی‌امام راحل درباره اینان بود که حتی در آن زمان، یاران ایشان هم متوجه عمق قضایا نبودند.

برای نمونه در همین فیلم با این‌که مرجان ساتراپی از خانواده‌ای مارکسیست است ولی باز از رضاخان تعریف می‌کند. خیلی برای من جالب بود. این به یک هویت تاریخی برمی‌گردد. در تاریخ هست که سلیمان میرزا اسکندری - از بنیان‌گذاران حزب توده - از هم‌پیمانان رضاخان بود. این برمی‌گردد به همان سابقه تاریخی؛

آتش‌زوره: حتی در نقدی هم که به جامعه فرانسه وارد می‌کند، بیشتر به نقد یک تیپ فرانسوی می‌پردازد تا دیدگاه‌های روشنفکران آن‌جا؛ یعنی این‌جا هم در سطح می‌ماند.

مستفاتی: دقیقاً. یک زمانی شما از فرانسه‌ای حرف می‌زنید که در لوموند دیپلماتیک حضور دارد ولی این فرانسه‌ای که فیلم نشانمان می‌دهد همان تیپ آشنای فرانسوی شانزلیزه نشینی است که پیپ می‌کشد!

آتش‌زوره: چرا اسم فیلم را پرسپولیس گذاشته‌اند؟ به نظر من یکی از انتخاب‌های نادرست فیلم نام پرسپولیس بوده است؛ چرا که این فیلم را می‌شد به نام مرجان گذاشت. با توجه به این‌که بیشتر زمان فیلم را خود او اشغال کرده است؟

مستفاتی: از موقعی که فراماسون‌ها وارد ایران شدند - صدوسی سال - صد بیست و هفت سال پیش - بری آن بودند که ایران باستان را به نوعی تبلیغ کنند تا بگویند ایران باستان یک حکومت شکوهمندی بوده و اسلام این حکومت شکوهمند را نابود کرده است. فراماسون‌ها در روایت‌های تاریخی خود به شدت زوی آن تبلیغ کرده‌اند. وقتی رضاخان را آوردند گفتند که او نواده کوروش است! سلسله هخامنشی را پایه‌گذاری می‌کند و... بعد از او هم محمدرضا شاه جشن‌های تخت‌جمشید را راه انداخت. الان هم دارند همین کار را می‌کنند. به قول شهید مطهری آن کتاب‌خانه‌هایی که می‌گویند اعراب در حمله‌شان به ایران نابود کردند را نام برده و نشانی آن‌ها را بیان کنند. برای نمونه اگر شما همه تاریخ ایران باستان را کاوش کنید نمی‌توانید به اندازه‌ای که پس از حضور اسلام در ایران دانشمند، هنرمند و شاعر تربیت شده است، کسی را پیدا کنید.

فارابی، خیام، حافظ، مولوی، بوعلی سینا، جابرین حیان، زکریای رازی، خواجه نصیر طوسی و... برای کدامین دوره هستند؟ مقصود این است که سال‌هاست می‌خواهند این نگاه را به ایران تحمیل کنند. آن‌هم به دلیل مقاصد خاصی که غرب و اذنان فراماسونرش به دنبال آن هستند. حتی یهودی‌ها به دلیل احترامی که برای کوروش به عنوان ناجی آن‌ها قائل هستند، بیشتر تمایل دارند از آن ایران تجلیل کنند. در حقیقت، گزینش نام پرسپولیس را در همین راستا می‌توان ارزیابی کرد که نمونه‌های باشکوهی چون پرسپولیس‌ها را اسلام و فرهنگ عقب‌مانده و خشن آن نابود کرده است. البته انتخاب نام پرسپولیس را هم می‌توان در راستای آشنایی بیشتر بیننده غربی با این نام ارزیابی کرد تا سریع ذهنش متوجه مضمون فیلم که در ارتباط با ایران است بشود.

آفتاب‌زده یکی از درون‌مایه‌های فیلم فمینیسیم است. به ویژه آن‌که پیش از این فیلم، مرجان ساتراپی کتابی را هم با محوریت پرداختن به هویت زن ایرانی نوشته است. در فیلم هم قهرمان داستان مرجان است که در کودکی آرزوی کیامبر شدن را داشته و حتی در کل اثر نوع نگاه او و دیالوگ‌هایی که می‌گوید و شخصیت‌پردازی‌ای که برای او می‌شود به وی چنین مقامی را اعطا می‌کند.

مستقلانی: در میان زنان فیلم، مادر بزرگ در کل اثر به نوعی نقش مثبت است؛ چون مرجان در جاهایی هویت خود را از دست می‌دهد، ناامید می‌شود و موقعی که برمی‌گردد یاد حرف‌های مادر بزرگ می‌افتد.

در همین‌جا باید به یکی دیگر از ضعف‌های ساختاری اثر اشاره کنم. زیادگیویی در یک فیلم باعث ضعف ساختاری آن فیلم می‌شود. این تئوری را آمریکایی‌ها ابراز کرده‌اند که در فیلم، یک حرف بزنی ولی درست بزنی؛ این فیلم می‌آید هزاران حرف می‌زند، گویی که فرصت دیگری نداشته برای این‌که حرف‌هایش را بزنی تازه آن هم ناقص، کلمه کلمه و ابتر - که عمدتاً هم نادرست هستند - همین مسئله باعث ضعف فیلم شده است. در حقیقت سازنده فیلم نگاهی که امروزه غرب به حقوق زنان در ایران دارد و چیزهایی که همیشه مورد هدف آن‌ها بوده است مانند حجاب را در این فیلم به وفور بیان کرده است. یکی از حسن‌های سینمای غرب این است که حرف‌هایش را بسیار ظریف و با رعایت عوامل جذابیت بیان می‌کند. مانند فیلم فهرست شیندلر که گرچه به هواداری از قضیه *هولوکاست* ساخته شده ولی کاری بسیار زیبا است با آن موسیقی دلنشین؛ یا فیلم مستندی چون *پیروزی اراده* اثر خانم *لینی ریگنشتال* که در تایید و تقدیس فاشیسم هیتلری است ولی بسیار هنرمندانه ساخته شده است. درحالی‌که یکی از مهم‌ترین نقص‌های فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارجی سرشار از شعار بودن آن‌هاست. البته این را بگویم که این روزها سینمای غرب هم در حال شعار دادن است. خیلی از فیلم‌های امسال آمریکا شعار می‌دهند خیلی عجیب است؛ یک زمان می‌گفتند که هنر برای هنر، ولی الان این نگاه هنر برای هنر را باید در افسانه‌ها پیدا کرد چرا که امروزه سینمای غرب در فیلم‌هایش علناً شعار

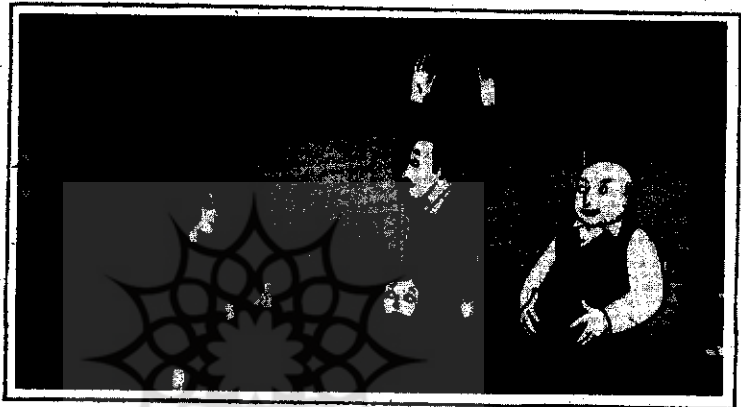
می‌دهد؛ برای نمونه فیلمی بود با بازی تام هنکس که در آن می‌گفت این آمریکایی‌ها بودند که طالبان را مسلح کردند. خیلی عجیب و غریب است که الان روشنفکران ما به آن‌جا رسیده‌اند که می‌گویند هنر برای هنر ولی غربی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که هنر برای هنر نیست.

آتش‌زوه این بحث، دست کم برای این مهم ترتیب داده شده است که بیندیشیم در برابر چنین فیلم‌هایی که آشکارا تاریخ را تحریف می‌کنند چه وظیفه‌ای داریم. با دیدن فیلمی چون پرسپولیس می‌شود به این نکته هم رسید که واقعاً بضاعت این‌ها در همین حد است و این فرصتی به ما می‌دهد که بتوانیم کاری انجام دهیم.

مستفاتی دقیقاً... خوشبختانه افکار عمومی دنیا هم به این سادگی فریب نمی‌خورد. در همین ترکیه بلوایی که برای رفع ممنوعیت حجاب راه افتاد نشان‌دهنده خیلی چیزهاست. پارسال، خبرنگاری گفت که شاه می‌خواست ایران را به طرف مدرنیزاسیون برود ولی مردم ایران سنت‌ها و روحانیونشان را می‌خواستند و به طرف آن‌ها رفتند. این حرف منطقی است. مردم سنت‌ها را می‌خواهند. این یک تحلیل واقع‌بینانه است. BBC پارسال آمده بود مصاحبه‌هایی با جوان‌های آمریکایی کرده بود که چه قدر از ایران شناخت دارند. به یکی از آن‌ها گفته بود که ایران، تو را یاد چه می‌اندازد؟ آن جوان گفته بود که یاد اسلام و زن‌ها! خبرنگار پرسیده بود که چرا یاد زن‌ها؟ گفته بود چون آزادی ندارند و بعد هم خبرنگار بی‌بی‌سی به او گفته بود که می‌دانی ۶۲ درصد دانشجویان ایرانی زن هستند. طرف هم گفته بود نه و ابراز تأسف کرده بود که در کشورش رسانه‌های حقیقت‌گو ندارند.

این‌جوری نیست که امثال فیلم پرسپولیس هرچه بگویند، جوان غربی دربست قبول کند. همان فیلم ۳۰۰ آن قدری که این‌جا درباره آن بحث کردیم اصلاً برای آن‌ها مهم نبود. اتفاقاً این برای ما یک آزمایش بود چون آن‌ها آمده بودند در فیلم ۳۰۰، **خشایار شاه** را درست نشان داده بودند! **خشایار شاه** همین آدم دیکتاتور منحرفی بوده که در فیلم نشان دادند. آن‌ها آمدند ما را که می‌گفتیم اسلام آمده است و امثال **خشایار شاه**‌ها را از ایران بیرون کرده است، وادار به واکنش در

برابر این اثر کردند البته همه واکنش‌ها به طرفداری از دار و دسته خشایارشا نبود ولی باید هوشیار باشیم.



بنیاد سینمایی فارابی، آمده بود و در نامه‌ای از مسئولین جشنواره کن خواسته بود که این فیلم را نمایش ندهند. یعنی نهایت قوت یک مسئول فرهنگی این بود که بگوید این را نشان ندهید! متأسفانه آن مهندسی فرهنگی‌ای که مقام معظم رهبری فرمودند انجام نشده است. البته قدم‌هایی برداشته می‌شود ولی ناقص؛ باید از وزارت فرهنگ و ارشاد و تلویزیون پرسید چه می‌کنند. به نظر بنده وظیفه داریم که دست کم تاریخ خودمان را برای خودمان روشن کنیم. برای جوان‌هایی که نمی‌دانند چه خبر بوده است. ما هنوز تاریخ حسن پیرنمای فراماسون را در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنیم. هنوز ما به تاریخ مشروطه کسروی ارجاع می‌دهیم. از هویدا و یا درباره او چندین کتاب چاپ شده است ولی پژوهش‌های تاریخی متقن چاپ شده کم داریم. نتیجه این که جوان ما فکر می‌کند هویدا آدم خوبی بوده است که در نظام جمهوری اسلامی بیهوده کشته شده است.

آتش‌زوه به نظر می‌رسد در کنار تولید اطلاعات، مشکل ما توزیع اطلاعات هم باشد چرا که همان اندازه کار مثبت را هم نمی‌توانیم به درستی به جوانانمان منتقل کنیم. در هر صورت امیدواریم در آینده تلاش‌های بیشتری برای ترسیم مهندسی فرهنگی کشور صورت بپذیرد تا تنها شاهدان صرف رویدادهایی چون پرسپولیس نباشیم.



پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی